

مادح اہل عصمت (ع)

# در عسل

ذکر هویت و قصیدہ تائیہ او بضمیمہ نظم  
فارسی آن

م - سید ابوالفضل ابن الرضا ( علامہ برقی )

چاپ اتحاد



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم<sup>۱</sup> اجمعين : بدانکه دعبل بن علی ابو علی الخزاعی از شعراء معروف و مآدح آل محمد (ص) و دارای علم و فضل و فصاحت و بلاغت و ازادبا و متکلمین بوده و او را تألیفاتی است از آن جمله کتاب طهقات الشعراء و کتاب الواحدة فی مثالب العرب و مناقبها و دیوان مشتمل بر قصائد و مرثیاتی بسیار که از آن قصائد است قصیده معروفه بتائیه که ما آنرا در این مختصر با ترجمه مضامین آن بنظم فارسی ذکر میکنیم ، علمای ما دعبل را از معتمدین و عظیم الشان شمرده اند و احوال او در کتاب ۱۲ بحار چاپ قدیم و ۴۹ چاپ جدید و در کتب رجال خصوصاً تراجم الرجال حقیر بتفصیل و اجمال ذکر شده هر که خواهد مراجعه کند .

### نسب دعبل خزاعی و شخصیت او

دعبل از طائفه خزاعه است که یکی از طوائف بزرگ حجاز و در اطراف مکه ساکن بوده اند و همواره در صدر اسلام هم پیمان رسول خدا (ص) و از یاران پیغمبر و مجاهدین در اسلام بوده و بعد از رسول خدا با اهل بیت او پیوسته و از دوستان و پیروان امیر المؤمنین محسوب شده اند از جمله بزرگان خزاعه که جد دعبل است و نسب دعبل با و میرسد ، بدیل بن ورقاء خزاعی است که در سن نود و هفت سالگی در فتح مکه ملازم رسول خدا بود و او را فرزندی بوده یکی نافع بن بدیل که از اصحاب پیغمبر و در بثر معونه شهید گردیده است و او جد ابو الفتوح رازی معروف صاحب تفسیر کبیر مشهور است و دیگر عبدالله بن بدیل که بسیار شجاع و مانند مالک اشتر در رکاب امیر المؤمنین (ع) در جنگها حاضر بوده و حضرت را یاری

کرده و در صفین کار را بر معویه تنگ نمود و معویه را از مرکز  
 خودش عقب راند بهر حال او در جنگ صفین شهید شد و از جمله  
 بزرگان خزاعه سلیمان بن سرد است که از اصحاب امیر المؤمنین  
 و امام حسن و امام حسین (ع) بوده و او جلیل القدر و رئیس توابعین  
 است که بعد از قتل امام حسین برای خونخواهی قیام کرد و جان  
 بکف گرفت و شهید گردید و اما خود دعبل از دلباختگان آل  
 محمد (ص) و بسیار جلیل القدر است ، امرا و خلفاء بنی عباس از  
 او واهمه داشتند و بواسطه شمشیر زبان و اشعار قرا دانش او را ملاحظه  
 میکردند و دعبل نیز از آنان تقیه میکرد و باینحال به نیروی بیان  
 از ستمگری و خود سری ایشان مذمت میکرد و این مرد جلیل  
 حضرت موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد (ع) را درک کرده  
 در کافی روایت کرده که دعبل وارد شد بامام رضا (ع) امام چیزی باو  
 عطا نمود او حمد خدا را فراموش کرد امام فرمود چرا حمد خدا  
 نکردی ، پس از مدتی او وارد شد بامام جواد امام چیزی باو  
 عطا نمود - او گفت الحمد لله ، امام فرمود مؤدب شده ای ، شیخ  
 طوسی از یحیی بن اکثم که از درباریان مأمونست نقل کرده که  
 مأمون بعد از فوت امام رضا (ع) دعبل را طلبید و او را امان  
 داد و من بودم که دعبل وارد شد و چون نزد مأمون رسید مأمون  
 گفت قصیده رائية خود را برای من بخوان ، دعبل انکار کرد  
 که من چنین قصیده ندارم (چون در آن قصیده از بنی عباس خصوصاً  
 از هارون نیز مذمت کرده بود) مأمون او را امان داد بر خواندن  
 آن ، دعبل اشعار زیادی از آن قصیده را خواند تا رسید باشعار ذیل :  
 يا امة السوء ما جازيت احمد في حسن البلاء على التزيل في السور  
 لم يبق حي من الاحياء نعلمه من ذي يمان ولا بكر ولا مضر  
 الا وهم شركاء في دمائهم كما تشارك ايسار علي جزر  
 قتلا واسرا و تخويفا و منهبة فعل الغزاة باهل الروم والخزر  
 اري امية معذورين ان قتلوا ولا اري لبني العباس من عذر

اربع بطوس علی قبر الزکی بها ان كنت تربع من دین علی وطر  
 ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا علی الزکی بقرب الرجس من ضرر  
 هیئات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت او فذر  
 پس مأمون عمامه خود را بر زمین زد و گفت ایدعبل راست  
 گفتی والله

### ثواب مرثیه خوانی و گریه بر وایت دعبل

در بحار دهم ص ۲۵۷ روایت کرده از دعبل که گفت وارد شدم بر  
 آقا و مولای خود علی بن موسی الرضا (ع) مانند چنین ایامی (که  
 ایام مصیبت بوده) پس دیدم امام بحالت حزن و اندوه نشسته ،  
 اصحاب او اطراف او میباشند چون مرا دید فرمود مرحبا بر تو  
 ای دعبل مرحبا بناصر ناپیده و لسانه سپس جا برایم باز کرد و مرا  
 در جنب خود نشانید و فرمود میل دارم شعری برای ما بگوئی زیرا  
 که این ایام ایام حزن ما اهل بیت و ایام خوشی دشمنان ما است  
 ایدعبل کسیکه گریه کند و بگریاند بر مصائب ما و لو یک نفر را اجر  
 او بر خدا خواهد بود ای دعبل کسیکه تر شود چشم او بر مصائب ما  
 و گریه کند بر آنچه از دشمنان بما رسیده خدا او را محشور سازد  
 با ما در زمزه ما ، ای دعبل کسیکه گریه کند بر آنچه رسید بهجد  
 من حسین (ع) خدا گناهان او را بیامرزد البته ، سپس امام برخاست  
 و پرده ای بین ما و حرم خویش زد و اهل بیت خود را پشت پرده  
 نشانید تا گریه کنند بر مصائب جدشان حسین (ع) سپس رو کرد  
 بمن و فرمود مرثیه بگو حسین را که تو ناصر و مداح مائی ما دایمیکه  
 زنده ای پس کوتاهی مکن از یاری ما آنچه میتوانی دعبل گوید پس  
 گریان شدم و اشکم جاری شد و قصیده تائیه را انشاء کردم و در  
 روایت دیگر دعبل گفت قصیده تائیه را که ساخته بودم بر خود  
 حتم کردم برای کسی نخوانم قبل از امام پس رفتم در خراسان نزد  
 امام پس خواندم تا رسیدم به و واید بهم من فیثم صفرات امام گریان  
 شد و فرمود راست گفتی ای خزاعی و چون رسیدم به  
 اکفا عن الاوتار منقبضات و امام دو کف دست خود را بهم زد و زیر و

رو میکرد و میفرمود آری والله منقبضات پس چون رسیدم به لقد خفت فی الدنيا وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی، امام فرمود خدا تو را ایمن گرداند روز قزع اکبر و چون رسیدم به «خروج امام لامحالة خارج»، امام علیه السلام گریه شدیدی نمود پس از آن سر برداشت و فرمود ای خزاعی روح القدس بزبان تو گویا شده باین دو شعر آیا میدانی این امام کیست این نوه چهارم من است که پر میکند زمین را از عدل همانطوریکه پر شده از جور .

مرحوم ممقانی نقل کرده که چون دعبل امام قائم عجل الله تعالی فرجه را در شعر خود ذکر نمود، امام رضا (ع) دست خود را بر سر گذاشت و بحالت تواضع برخواست و دعا کرد برای فرج او، مؤلف گوید بعضی از علماء گفته اند که ما مدرکی ندیده ایم برای آنکه نام امام قائم برده میشود باید برخواست چنانچه میان شیعه مرسوم است، ممکن است مدرک قیام شیعیان همین قیام امام هشتم باشد، بهر حال دعبل گفت چون رسیدم به «وقبر بیفداد لنفس زکیه» امام رضا فرمود آیا ملحق نکنم باینجا دو بیت که بآن دو بیت قصیده تو بدون نقص باشد عرض کردم بلی یا بن رسول الله . فرمود «وقبر بطوس یا لها من مصیبه تا آخر دو بیت ، دعبل گفت عرض کردم این قبر طوس قبر کیست امام فرمود قبر من است و شب و روزهایی نمیگذرد تا آنکه طوس محل رفت و آمد شیعیان و زوارم شود آگاه باش هر که مرا زیارت کند در غربت من بطوس با من خواهد بود روز قیامت در درجه من در حالیکه گناهانش آمرزیده باشد (الهنه شرط رسیدن باین ثوابها و فوائد تقوی است چنانچه خدا فرموده انما یتقبل الله من المتقین) پس از آن امام برخواست و فرمود اینجا بمان و خود داخل خانه شد پس چون ساعتی گذشت خادمی بیرون آمد با صد اشرفی رضوی (کشی نقل کرده با شصت اشرفی) و گفت مولای تو میگوید این را در تفرقه و مصارف خود صرف کن، دعبل گفت عرض کردم من برای این نیامدم و این قصیده را فخواندم و طمعی نداشتم و آنرا رد کرد و جامه ای از جامه های حضرت را برای تبرک و شرافت

درخواست کرد، پس امام جبه خزی با آن اشرفیها برای اوفرستاد  
 و بخادم فرمود باو بگو این بدرد را بگیر که محتاج خواهی شد و  
 برمگردان پس دعبل آنرا گرفت و بیرون آمد و برای قصیده تأثیه  
 که نزد امام خوانده حکایاتی است فعلا ما آنرا مطابق آنچه از  
 ابوالصلت رسیده ذکر میکنیم عربی آنرا در صفحه ای و ترجمه  
 آنرا بنظم در صفحه مقابل آن تا فارسی زبانان بهره برند و باید  
 دانست که چون در قصیده دعبل کذب و غلو و اغراق نبود و باضافه  
 از الفاظ و اصطلاحات رکیک می و میخانه و بت و بتخانه و امثال آن خالی  
 بود مورد توجه امام و عنایت آن جناب گردید پس باید مداحان و  
 گویندگان از دعبل یاد گیرند و اشعار او را سرمشق خود قرار  
 دهند و مانند اشعار عرفا و صوفیه که مملو از کفر و غلو و الفاظ  
 می و مطربست نخوانند و اگر کسی بخواند شعر خود را موافق شرع  
 بسنجد باید یکدوره عقائد جزئی و کلی انبیا را فرا گیرد و اقلا  
 کتاب شعر و موسیقی ما را که در بیان مفاسد اشعار عرفا و شعرا نوشته ایم  
 بخواند تا شعر زیبا را از نازیبا تمیز دهد و بداند هر شاعری مانند  
 دعبل ممدوح نیست و اکثر اشعار شعر او مداحان مخالف عقل و شرع  
 است، بهتر آنست که کتاب عقل و دین را مطالعه کند و عقائد حقه را  
 از روی دلیل بداند تا عقاید حقه و باطله را تمیز دهد، مخفی نماید ما  
 در این نظم فارسی مضامین اشعار دعبل را آوردیم نه ترجمه تحت اللفظی  
 آنرا، امید است نزد حقتعالی مورد قبول و مزید اجر گردد، زمانیکه  
 بنی عباس سادات علوی را در فسخ شهید کردند خانه های ایشان را چه  
 در مکه و چه در مدینه خراب کردند دعبل حج رفته و احساسات او  
 از دیدن خرابه ها تحریک شده و قصیده تأثیه را انشا کرده .

### متن عربی قصیده دعبل

تجاوبن بالا رنان و الزفرات	نوائع عجم اللفظ والنطقات
یخبرون بالانفاس عن سر انفس	اساری هوی ماض و آخر آت
فاسعدن او اسغن حتی تقوضت	صفوف الدجی بالفجر منهزمات

علی العرصات الخالیات من المھا  
 فعهدی بها خضر المعاهد مألماً  
 لیالی یعدین الوصال علی القلی<sup>۲</sup>  
 و اذمن یلحظن المیون سوا فراق  
 و اذ کل یوم لی یلحظی نشوة  
 فکم حشرات هاجها بمحسر<sup>۵</sup>  
 الم تر للایام ما جر جورها  
 و من دول المستهزئین و من غدا  
 فکیف و من انی بطالب زلفة  
 سوی حب ابناء النبی و رهطه  
 و هند و ما ادت سمية و ابنها  
 هم نقضوا عهد الکتاب و فرسه  
 ولم تک الامحنة کشفتم  
 تراث بلاقربی و ملک بلاهدی

### مضمون شعر دعبیل بفارسی

چونالد بلبلی در باغ و گلزار  
 چونالد آن بگوید این جوایش  
 اگر بلبل بشاخی نوحه سر کرد  
 چو او شورید باشندش هم آواز  
 همی پرندگان یارند با هم  
 در آن بستان که آنجا غیر نبود  
 بود بستانشان بس سبز و خرم  
 سخن شبها ز وصل و هجر گویند

بنالندی همه مرغان باشجار  
 که بین دوستان را ذاست و اسرار  
 نوا آرند مرغان چمن زار  
 همه هم دردی خود کرده اظهار  
 بلانه چون روند اندر شب تار  
 بهم دل بسپرندی تا باشجار  
 ز گلهای مطر هم ز اشجار  
 بود وعده که نزدیکست دیدار

- ۱- شج یعنی حزین و صب یعنی مشتاق ، مها یعنی بقرو حشی
- ۲- قلی یعنی بنض و هجران ۳- غربات جمع غربه بمعنی دوری
- ۵- نشوة یعنی بیهوشی ۵- محسر نام مکانی است بین عرفات و منی
- ۶- هنات : قبائح از کفر و حقد

بود هر بلبل را چشم دل باز  
 بهر روزیکه بردندی زمن دل  
 چو دیدم بلبلان همدرد بودند  
 چو حسرتها هجوم آورد در دل  
 بمرفات و منی و هم محسر  
 ولی از انس و الفت بود خالی  
 بخود گفتم تو دعبل همچو بلبل  
 بگوین روزها باما چه ها کرد  
 چه دیدی تو بهجز جور و جنایت  
 بدین آمد بسی طعن و تمسخر  
 هم از آنانکه بودندی طمع کار  
 چگونه از کجا جوئی سعادت  
 بهجز از دوستی آل عصمت  
 ز ابناء سمسیه و ز امیه  
 همه بودند از کفار و فجار  
 همه عهد خدائی را شکستند  
 همه حکم خدا را نقض کردند  
 نفاق خویش را ظاهر نمودند  
 مقام و ملک و ارث مصطفی را

رزا یا ارتنا خضرة الافق حمرة  
 وما سهلت تلك المذاهب فيهم  
 وما قيل اصحاب السقيفة جهرة  
 ولوقلوا الموصى اليه امورها  
 اخي خاتم الرسل المصطفى من القذى  
 فان جحد واكان الغدير شهيدة

۱- فلتات جمع فلتة یعنی بیعت دفعی بدون تأمل چنانچه عمر  
 گفت بیعت ابی بکر فلتة ۲- ثنات از ثناتا یعنی ارتفع



وآی من القرآن تتلى بفضله  
وعز خلال ادر كنه بسبقها  
مناقب لم تدرك بخير ولم تنل  
نجى لجبريل الامين و اتم  
بكيت لرسم الدار من عرفات  
وبان عرى صبرى وهاجت صبايتى  
مدارس آيات خلت من تلاوة  
لال رسول الله بالخيف من منى  
ديار لمبداه بالخيف من منى  
ديار لمبداه و الفضل صنوه  
وسبطى رسول الله وابنى وصيه  
منازل وحى الله ينزل بينها  
منازل قوم يهتدى بهداهم  
منازل كانت للصلوة وللتقى  
منازل لاتسيم يحل بربعها

وايثاره بالقوت فى اللزبات<sup>۱</sup>  
مناقب كانت فيه مؤتفات<sup>۲</sup>  
بشيئى سوى حدالقنا الذربات  
عكوف على العزى مما و منات  
واذريت دمع العين بالعبرات  
رسوم ديار قد عفت و عرات  
و منزل و حى مقفر العرصات  
وبالبيت والتعريف والجمرات  
وللسيد الداعى الى الصلوات  
نجى رسول الله فى الخلوات  
و وارث علم الله والحسنات  
على احمد المذكور فى الصلوات  
فيؤمن منهم زلة العثرات  
وللصوم و التطهير والحسنات  
ولا ابن صهاك فاكك الحرمان

بدون مشورت گشتند حاکم  
شدا ز این زور گوئی آسمان سرخ  
نکردی سهل و باز این راه بد را  
ز قیل و قال اصحاب سقیفه  
بان موسى اليه اربود تفويض  
وصى مصطفى بد پاك از عیب  
گواه او غدیر و بدر و احزاب  
بفضل او بدی آیات تنزیل  
بهر نیکی پیردی گوی سبقت  
باوصاف شریفش دست رس نی  
بدی در گوش او از وحی حق راز

شدندى مدعى بر ملك ابرار  
شدا ز آن تلخ آب عذب انهار  
مگر آن بیعت دفعی طسراد  
همه این ادعا ها شد پدیدار  
ز لغزشها بدی محفوظ هر کار  
بدی در جنگها غوامس و کرار  
دگر کوه احد ای اهل انکار  
که کرده قوت خود بر غیر ایشار  
نیاید منقبتهايش بسکفتار  
نه چون مال است تا باشی خریدار  
شما بودید عاکف بر بیت خوار

۱- لزبه: شدت و قحط ۲- مؤتلف یعنی تازه

ز آثار دیار حق شناسان  
 ربوده صبر و آورده بجوشم  
 گلستان نبوت گشته خالی  
 نخواند کسی در آن آیات تنزیل  
 چرا خالی شد این مکتب ز تعلیم  
 بدی در این مدارس درس آیات  
 چه شد این خانه های اهل تقوی  
 چه شد بیت منی عرفات و مکه  
 کجا رفتند مردان هدایت  
 دیار حیدر و سجاد و جعفر  
 دیار وارث علم پیغمبر  
 چه منزلها که در آن بود دانش  
 امین وحی می آمد در آنها  
 بدی جای عبادت این منازل  
 نه تیمی را محلی بود آنجا  
 بدی آنجا دیار آل طایها

دیار عفاها جور کل منابذ<sup>۱</sup>  
 قفا نسل الدار التي خف اهلها  
 و این الاولی شطت بهم غربة النوی  
 هم اهل میراث النبی اذا اعتزوا  
 اذا اسم تناج الله فی صلواتنا  
 مطاعهم للاعصار فی کل مشهد  
 وما الناس الا غاصب و مکذب  
 اذا ذکر و اقلی بیدر و خیر  
 فکیف یحبون النبی و رهطه

و لم تعف للایام و السنوات  
 متى عهدنا بالصوم و الصلوات  
 افانین فی الاقطار مفترقات  
 و هم خیر سادات و خیر حماة<sup>۲</sup>  
 باسمائهم لم یقبل الصلوات  
 لقد شرفوا بالنفل و البرکات  
 و مضطغن ذواخنة و ترات  
 و یوم حنین اسبلو العبرات  
 و هم ترکوا احشاعهم و غرات<sup>۳</sup>

۱- عفی یعنی محو کرد ۲- اعتزوا یعنی انتسبوا

۳- وغرة، عداوة و کینه

لقد لا ينوء في المقال واضمروا  
 فان لم يكن الا بقربى محمد  
 سقى الله قبراً بالمدينة غيثة  
 نبي الهدى صلى عليه مليكه  
 وصلى عليه الله ماذر شارق<sup>١</sup>  
 افاطم لو خلت الحسين مجدلا  
 اذا لطمت الخد فاطم عنده  
 افاطم قومي يا بنة الخير واندبي  
 قبور بكوفان واخرى بطيبة  
 واخرى بارض الجوزجان محلها  
 وقبر ببغداد لنفس ذكية  
 وقبر بطوس يالها من مصيبة

قلوبا على الاحقاد منظويات  
 فهاشم اولى من هن وهنات  
 فقد حل فيه الامن والبركات  
 وبلغ عنا روحه التحففات  
 ولاحت نجوم الليل مبتدرات  
 وقدمات عطشاننا بشرط فرات  
 واجريت دمع العين في الوجنات  
 نجوم سموات بارض فسلات  
 واخرى بفتح نالها صلواتي<sup>٢</sup>  
 وقبر بيا خمري لدى الغريات  
 تضمنها الرحمن في الغرفات  
 الحت على الاحشاء بالزفرات

نكرده مندرس آنرا مه و سال  
 همه رفتند بيرون زين منازل  
 همه از اين منازل دل بریدند  
 بيا پرسيم ما از اين منازل  
 چرا اهلش همه دوری گزیدند  
 مگر وراث پیغمبر نبودند  
 مناجات و دعا تا نام ایشان  
 همه ذاحسان ایشان ریزه خوانند  
 بشر غاصب شد و تکذیب حق کرد  
 که حیدر کشته چون ازما کسانرا  
 چو باد کشته های خویش کردند  
 شدند دشمن پیغمبر و آل  
 بگفتن با پیغمبر نرم بودند

ستم بنموده ویران جای احرار  
 از آن غصبی که شد در اولین بار  
 مگر دیدند بر سردر شعله نادر  
 ذکی خالی شده از صوت و اذکار  
 پراکنده چرا اطراف و اقطار  
 مگر منسوب آن سرور نبودند  
 نباشد، کی شود مقبول دادار  
 بفضل و بمنشان گشتند بیدار  
 ز حقد و بغض پر بودند کفار  
 بیاید کرد با او کینه اظهار  
 بیاد بدر ، گشتندی عزا دار  
 نگه میداشتندی در دل آن تار  
 بیاطن کینه و نرمی بگفتار

۱- ذر: طلع ۲- فتح محلی است یکفرسخی مکه که حسین بن علی  
 باعده از سادات در آنجا شهید شدند

بطاهر دمزد از قرب پیمبر  
بباطن لیک مقصود دگر بود  
نه تیم و نی عدی نی هر بیدی  
بر آن قبریکه امن و خیر شد دفن  
نبی هادیت آنجاست مدفون  
درود و رحمت بر اوست مادام  
اگر زهراتو میدیدی حسینت  
زدی سیلی بروی خویش آنجا  
توای زهرا بیاوند به سرکن  
قبوری بین بکوفه سجن منصور  
قبور دیگری باشد بیثرب  
قبور دیگری درجوز جان بین  
توای زهرا بهر شهرو بیابان  
قبور برا بین درارض فخذند  
دگر بغداد قبر پاک جانی است  
دگر درطوس قبری با مصائب

خلافترا بود خویشی نگهدار  
وگر نه هاشمی را بد سزاوار  
نه هر زشتی نه هر رند ریاکار  
خدایا ابر رحمت را بگوبار  
رسان از ما بروحش تحفه بسیار  
که خورتایان وانجم هست سیار  
میان خاک و خون غلطان و بی بار  
همی جاری شدی اشکت بر خسار  
نجوم آسمانت بین نگونسار  
قبور مسلم و هانی دگر بار  
از آنجمله بطیبه باشدی چار  
بیاخمری بین قبری در انتظار  
بین از نسل خود مقتول بسیار  
درود حق بر ایشان باد مدار  
که رحمن جان او را شد نگهدار  
زند زهر جفا اندر دلش نار

الی الحشر حتی یبعث الله قائماً  
علی بن موسی ارشاد الله امره  
فاما الممضات التي لست بالفاء  
قبور بیطن النهار من جنب کربلا  
توفوا عطاءها بالفسرات فلیثنی  
الی الله اشکولوعة عند ذکرهم  
اخاف بان از دارهم فتشوقنی  
ستسأل تیم عنهم و عديها  
هم ممنوا الا باء عن اخذ حقهم  
وهم عدلوا عن وصی محمد (ص)

یفرج عنا الفم و الکسربات  
وصلی علیه افضل الصلوات  
مبالفها منی بکنه صفات  
معهم منها بشط فرات  
توفیت فیهم قبل حین وفاتی  
سقتنی بکاس الثکر والفسطاط  
مصارعهم بالجزع و النخلات  
و یبعثهم من افجر الفجرات  
وهم ترکوا الانباء رهن شتات  
فبیعتهم جائت عن الندرات

۱- ممض: وجع المصيبة ۲- لوعه: سوزش دل

ولیهم صنو النبی محمد (ص) ابوالحسن القراج للغمرات  
 ملامک فی آل النبی فانهم احیای ما داموا و اهل ثقات  
 تخیرتهم رشداً لنفسی انهم علی کل حال خیرة الحیرات  
 نبذت الیهم بالمودة صادقاً وسلمت نفسی طائفاً لولاتی  
 فیارب زدنی فی هوای بصیرة وزد حبهم یارب فی حسناتی  
 سابکهم ما حج لله راکب وماناح قمری علی الشجرات  
 وانی لمحزون بطول حیاتی<sup>۱</sup> وانی لمحزون بطول حیاتی  
 بنفسی انتم من کهول وفتیة لفلک عتاة او لحمل دیاتی  
 وللخیل لما قیدالموت خطوها فاطلقتم منهن بالذربات  
 احب قصی الرحم من اجل حبکم و اہجر فیکم زوجنی وبناتی<sup>۲</sup>  
 و اکتم حبیکم مخافة کاشح<sup>۳</sup> عنید لاهل الحق غیر موات  
 فیاعین بکبهم وجودی بعبرة فقد آن للتسکاب والهملات

بود این سوزش دل تا خدادند فرستد قائم و شوید زدل بار  
 بود آن قبر از فرزند موسی خدایا ردد و شده امرش بهر کار  
 ولی در قلب در دجان گدازی است که بتوانم کنم و صفش پدیدار  
 اگر گویم زبان و لب بسوزد و گر پنهان بدل آتش فروزد  
 بود درد و مصیبت از قبوری که جنب کر بلا شد بین انهار  
 همه از تشنگی بی تاب گشتند برای دین حق از جان گذشتند  
 زسوز دل کنم با حق شکایت که جام درد من گردیده سرشار  
 از آن ترسم که گر بر قبر ایشان نظر افتد مرا کردم پریشان  
 باین زودی خداتیم و عدیرا کند مسئول بر اسباب اینکار  
 که بود آن بیست روز سقیفه زایشان بدترین زشتی فجار  
 چو ایشان خشت اول کج نهادند که از سرچشمه شد این آبها تار  
 از آن بازی که بادی کرد شیطان باهل دین نهرماندونه دستار  
 چو از حق پدر مانع شدندی همه فرزندی او گشتی گرفتار  
 خلافترا عدول از جاش دادند به پیغمبر عجب پاداش دادند

۱- قال بتنوین لام یعنی دشمنم ۲- قصی: بعید ۳- کاشح: عدو



<p>شد آن بیعت ز غدر و فعل غدار          بود حلال مشکلات بسیار          که حب من بود بر آل اطهار          منم تسلیم و داغ نزد ابرار          بیغزا حب ، ز نیکبهم بشمار          منم محزون ایشان طول اعمار          رهائی دادن از دست طلبکار          بمظلومان شما بودید انصار          و گرنه نزد من یار است اغیار          بدون حبتان غیر است هسریار          که با اهل حقش کین است و پیکار          که در دل سوز و در قلبم بود نار          توهم اشکی فشان و گریه کن زار</p>	<p>حق حیدر به بیعتها گرفتند          ولایت حق آن کس چون پیمبر          ملامت گریه تو هر چه خواهی          زدم پیوند خود با حب ایشان          خدایا دید عقلم تیز گردان          بگریم بهر ایشان رغم دشمن          شوم قربان ثبات عادت شمارا است          کنید از هر خطر آزاد اقوام          محبم هر که باشد با شما دوست          کنم دوری ز فرزندان و عیال          کنم کتمان حب از هر معاند          بود الآن آن ریزش اشک          پس ای دیده بدل گو نو حشر کن</p>
---	--

<p>و انی لا رجوا الامن بعد وفاتی          ارواح و اقدو دائم الحسرات          و ایدیه من فینهم صفرات          امیة اهل الکفر واللعنات<sup>۱</sup>          و آل رسول الله منهنکات          و نادى منادى الخیر بالصلوات          و باللیل ابکیهم و بالغدوات          و آل زیاد دبة الحجلات          و آل زیاد آمنو السربات          اکفاً عن الاوتار منقبضات          تقطع نفسی اثرهم حسرات          یقوم علی اسم الله والبرکات          و یجزی علی النعماء والنعمات</p>	<p>لقد خفت فی الدنيا وایام سعیمها          الم ترانی مذثلون حجة          اری فینهم فی غیرهم منقسما          و کیف اداوی من جوی بی و الجوی          و آل زیاد فی الحریر مصونة          سابکیم ماذر فی الافق شارق          و ما طلعت شمس و حان غروبها          دیار رسول الله اصبحن بلقما<sup>۲</sup>          و آل رسول الله یسبی حریمهم          اذا وتر و امدوا الی و تریمهم          فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغد          خروج امام لامحالة خارج          یمیز فینا کل حق و باطل</p>
--	--

۱ - حوی ، سوزش دل ۲ - بلقع: زمین خراب بی چیز.

فیا نفس طیبی ثم یا نفس قایشری  
 ولانجزعی من مدة الجور انتی  
 فیارب عجل ما اؤمل فیهم  
 فان قرب الرحمن من تلك عدتی  
 شفیت ولم اترك لنفسی غمة  
 فانی من الرحمن ارجو بحبهم  
 عسی الله ان یرتاح للخلق انه  
 تقاصر نفسی دائماً عن جدالهم  
 فان قلت عرفاً انکروه بمنکر  
 احاول نقل الصم عن مستقرها  
 فحسبی منهم ان ابوء بغصة  
 فمن عارف لم ینتفع و معاند  
 کانک بالاضلاع قد ضاق ذرعها

که در دنیا دلم همواره خائف  
 بودی سال من در هر شب و روز  
 ندیدم ساعتی امن و عدالت  
 همیشه بهره های آل یاسین  
 بسوزد دل نه بتوانم مداوی  
 دگر آل زیاد اندر حریرند  
 بکریم بهر شان تا هست انجم  
 بکریم تا که خورشید است تابان  
 دیار آل یاسین گشته خالی  
 بخون غلطان همه آل رسولند  
 حریم آل طاها در اسیری  
 بجای طوطیان جفندان نشسته  
 اگر مقتول گردد زال یاسین  
 اگر نی بود بر قائم امیدم

ندیدم امن از دست ستمکار  
 بحسرت دائماً هستم گرفتار  
 پس از مرگم مگر جویم ز جبار  
 نبوده دستشان بل دست اغیار  
 که آل هند و هم کفار و فجار  
 ولی غارت شده اولاد اطهار  
 بکریم تا مؤذن را بود جبار  
 بکریم بهر شان صبح و شب تار  
 زیاد و آل او ساکن بهر دار  
 زیاد و آل او در حجله یار  
 زیاد و آل او ایمن بگلزار  
 بجای یوسفان گرگان خونخوار  
 نه خونخواهی و را باشند نه انصار  
 ز غصه داده بودم جان بجاندار

<p>خروج قائمی حتم و یقین است          جدا گرداند او حق را ز باطل          بشارت بر تو پس خوشباش ای دل          زدوران منم بیتاب نی باش          خدایا زود آور آرزو را          اگر نزدیک ما آری تو آندور          شفا یابد دلم از سوز و از رنج          اگر چه از خدا امیدوارم          بفردوس برین و حوض کوثر          خدا شاید دهد بر خلق راحت          ز مردم از جمل آزرده جانم          بشبهه حق بپوشانند ز انکار          اگر احجار کوهی را کشم دوش          بود آسانتر از نوشیدن غم          بسا فهمیده او را نفع نبود          ز سوز درد و غم شد سینه ام تنگ          بخوان ای بر قمی اشعار دعبل</p>	<p>که با نام خدا خیزد به پیکار          جزای هر کسی بدهد ز کردار          برو آینده را نزدیک بشمار          که دور عدل نیرویت دهد یار          که تایابد شفا این سینۀ زار          نگبری روح من تا جویم اوتار          کنم سیراب تیغ از خونِ اشرار          حیوة دائمی با آل اطهار          بیمن حبشان در زیر اشجار          که با هر قوم دائم او بود یار          دهد راحت مرا اشك در ربار          چو حق گویم همه آرند ادبار          و یا حرفی رسانم گوش احجار          گلو گیر است غم چون تیغ و چون خار          معاند نیز عقلش مانده بیکار          ز فیری گر کشم سخت است و دشوار          سپس این نکته ها بر گو بتذکار</p>
<p>اگر زرداد دعبل را امامی          مرا صدها کتابست و قصائد          ندیدم يك تشکر فی عطائی          اگر وی بود خائف از مقامات          اگر وی گریه اش بر اهل دین است          اگر وی را حذر از دشمنان است          اگر وی گفت رازش با امامی          اگر اشعار وی طبق اصول است          اگر سی سال ترسی داشت در جوف          دومی سال است گویم کردگارا</p>	<p>تشکر دید از صاحب مقامی          که در آنها بیان گشته عقائد          بجز ایراد و طعن ناروائی          مرا خوفست از اهل خرافات          مرا گریه برای اصل دین است          مرا خوف و خطر از دوستان است          مرا امنی نباشد از مقامی          هدف این ماد حق را جمله بول است          دومی سال است مدار دل پر از خوف          تو بر قائم رسان خود عمر ما را</p>

مگر از عدل او امنی بینم  
 الها برغم ورنجم گواهی  
 الها من بسی هستم پشیمان  
 در اینجا خسته جانم از بلا شد  
 زمان ما زمان کفر و طغیان  
 بفضل خود مرا دادی تو اینین  
 یکی زندان بود رنجورو بیمار  
 در این پیری ندارم من انیسی  
 مگر مارا کنی مشمول رحمت  
 الاها برقمی را با بها کن  
 والاسلام علیکم

ز جور و کفر و غم راحت گزینم  
 ندارم غیر الطافت پناهی  
 چرا مرآت گشتم بهر کوران  
 تنم رنجور از صد ابتلا شد  
 ندارد دهر ما جز رنج و عصیان  
 که دارم بهر ایشان شورش و شین  
 یکی دیگر بدرد و غم گسرفنار  
 نه یاری نی معینی نی جلیسی  
 دسانی مرگه ما یار و روح و راحت  
 مزید فضل خود برا و عطا کن

والاقل السیدا بوالفضل ابن الرضا (علامه برقمی)

### تالیفات مؤلف کتاب که بچاپ رسیده

- |                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| ۱ - مرآت الایات              | ۱۱ - عقل و دین جلد - ۲۰۱  |
| ۲ - کلمات قصار امام حسین (ع) | ۱۲ - فهرست عقائد امامیه   |
| ۳ - گنج گهر سخنان پیغمبر (ص) | ۱۳ - خزینة جواهر          |
| ۴ - گنج حقائق                | ۱۴ - شعر و موسیقی         |
| ۵ - رساله حقوق               | ۱۵ - گلشن قدس             |
| ۶ - عشق و عاشقی              | ۱۶ - دلیل حکم محاسن       |
| ۷ - حقیقة العرفان            | ۱۷ - مثنوی منطقی          |
| ۸ - التفتیش                  | ۱۸ - دعل و شعر او         |
| ۹ - فهرست عقائد عرفا و صوفیه | ۱۹ - اسلام دین کار و کوشش |
| ۱۰ - فهرست عقائد شیخیه       | ۲۰ - گنج سخن              |
- هر کس بخواهد برای ثواب و باقیات صالحات بطبع کتب فوق  
 مبادرت کند آزاد است



## فتاوی مراجع تقلید و کتاب عقل و دین

فتاوی مراجع تقلید و مجتهدین آنستکه اصول دین تقلیدی نیست و هر کس باید بدلیل عقلی، یقین با اصول دین پیدا کند و گفته هر کسی را نپذیرد، اگر چه در این موضوع کتب استدلالی بسیاری بنام علم کلام نوشته اند ولی چنانچه شاید و باید خواننده را بی نیاز نکند زیرا بقلم روز و ساده و جامع تمام مسائل نیست و بسیاری از عقائد در آن کتابها روشن نشده اما کتاب عقل و دین بایرا همین علمی و منطقی هر عقیده ای را بیان کرده، میتواند گفت کمتر کتابی مانند آن جامع و کافی باشد که حق و باطل را ذکر و با خرافات مبارزه کند. الحق گوی سبقت را از دیگران ربوده، مطالعه آن بر هر خردمندی واجب و لازم است.

با دیگران بگوئید آئین حق پرستی

مگذار تا بمیرد در کفر و جهل و مستی

طالبین بکتاب فر و شبیهای معتبر تهران

و یا بتلفن ۵۱۳۱۹ مراجعه نمایند